

« طعنه ی تیرآوران »

باکم از ترکان تیر انداز نیست
طعنه ی تیرآورانم می کشد.

طی یک ماه گذشته یکی از آن انگل های اینترنتی که این روزها فراوان وجود دارند گنده گوئی های مضحکی زیر عنوان « جنگ، صلح و انتخابات » و « انشعاب در چپ » (!) کرده و از خلال آنها و به این بهانه در پوستین من هم افتاده است. قصد جوابگوئی به آن لاطائلات را ندارم زیرا اینگونه هوچی گری های کلیشه ای بیش از آن که یک بحث نظری سالم و بی غرض باشد، یک تقلاى غرض آلود و سازمان یافته است که در پوشش بحث نظری، برخی اغراض سیاسی پوشیده تر را دنبال می کند. قصدم بیشتر توضیح برخی نکات برای دوستانی است که طی این یکماهه بارها پرسیده اند چرا به این گونه افاضات پاسخی داده نمی شود، بخصوص که پیش از این شخص هم طی دو ماهه ی اخیر، شاهد افاضات یکی دو « عقل کل » دیگر، از خارج کشور بودیم.

محیط اجتماعی ما، محیطی است آمیخته به حسادت ها، حب و بغض های شخصی، فرصت طلبی ها، باند بازی های ناسالم، و از همه ی اینها بدتر فعالیت خیرچین ها، و عناصر خود فروخته و وابسته ای که عامل سیستم اطلاعاتی رژیم یا سیاست های نفوذی خارجی و مجری خط مشی آنها هستند و بدیهی است که در چنین محیطی بسیاری از موضع گیری ها و اظهار نظرهای به ظاهر عقیدتی هم در واقع نظر سیاسی نیست، بلکه تبلور همان اغراض و حب و بغض های شخصی، نا هنجاری های روانی و اجتماعی، و از همه بدتر، اجرای مودیانہ ی سیاست هایی است که قصد آنها آلودن، مسموم کردن و تخریب محیط سیاسی و روشنفکری، ایجاد تشنت و تفرقه، شناسائی فعالان اجتماعی، روابط میان آنها و مواضع و نظرات افراد و محافل، نفوذ در آنها و تخریب و متلاشی کردن یا لو دادن آنها است. اینها اگر چه زشت و منفی، اما برخی از واقعیات و عوارض عرصه ی اجتماعی و سیاسی ما است و به همین دلیل کسانی که در چنین محیطی پای کار جدی و عملی رفته باشند نمی توانند بدون توجه به این عارضه ها و آثار آنها عمل کنند و تصور کنند که در یک محیط روشنفکری مانند فرانسه 1968 زندگی می کنند. از سوی دیگر قدرت های امپریالیستی هم بیکار ننشسته و بویژه در منطقه ای مانند خاور میانه و در کشوری مانند ایران در شکل های مختلف نفوذ و فعالیت می کنند. آنان وقتی در چشم انداز آینده ی نزدیک کشوری احتمال تغییر و دگرگونی را ببینند، برای آنکه از سیر حوادث غافل و در لحظات تعیین کننده ی تاریخی غایب نباشند، به شکل های مختلف به ایجاد محافل و گروه های وابسته به خود، چهره سازی های کاذب از عواملی که در خدمت آنها هستند، سمپاشی علیه مخالفان خود و سعی در تخریب آنها، چیدن مهره های خود و تلاش برای نفوذ در جریان های سیاسی موجود می پردازند تا در لحظات تعیین کننده غایب نباشند و بتوانند تحولات را در جهت دلخواه خود هدایت کنند. پیدایش و گسترش امکانات ارتباطی و اطلاع رسانی جدید و قدرتمندی مانند اینترنت هم طی سالهای اخیر، با همه ی مزایائی که دارد، این آشفته بازار را آشفته تر ساخته است و امروز بازیگران هوچی و فرصت طلب و عوامل و نیروهای ناسالمی که در پس پرده سر در توبره ی این یا آن دارند هم از این امکانات جدید و قدرتمند بخوبی بهره برداری و استفاده می کنند. در نتیجه، آثار و عوارض عملی این نا هنجاری ها به شکل های گوناگون بروز می کند :

عده ای کاغذ سیاه کردن و وراجی درباره ی فعالیت های اجتماعی را به جای خود فعالیت اجتماعی گرفته اند.

طبیعی است که وقتی فعالیت اجتماعی وجود داشته باشد درباره ی آن بحث هم میکنند و چیز هم می نویسند. اما آنچه اصل و نقطه ی شروع این حرکت است، خود فعالیت اجتماعی است. حرف زدن و نوشتن راجع به فعالیت های اجتماعی وقتی معنا پیدا می کند که فعالیتی وجود داشته باشد به عبارت دیگر اینگونه بحث ها یکی از امور فرعی و تبعی است که فقط وقتی فعالیت اجتماعی وجود داشته باشد معنی پیدا می کند. پس بطور طبیعی وقتی باید درباره ی فعالیت های اجتماعی مطلب نوشت و کسانی باید اینکار را بکنند که خود درگیر در این فعالیت ها و سرگرم انجام آن باشند. اما در وضعیت حاضر با خیل کثیری طرف هستیم که فتوی صادر کردن راجع به دیگران و کاغذ سیاه کردن درباره ی کار اجتماعی را به جای خود این فعالیت ها گرفته اند و کارشان فقط نسخه نویسی و اظهار نظر درباره ی دیگران یا دنیاها ی خیالی و غیر واقعی خودشان است. داور مادرزاد هستند بی آنکه خود هیچ گاه بازی کرده باشند یا بکنند. جز همین کاغذ سیاه کردن ها کاری ندارند و مانند کسانی که سرگرمی شان حل جدول های کلمات متقاطع است و دائم مشتی کلمات محدود و معین را در این جدول ها جابجا میکنند، اینها هم با مشتی کلیشه های تکراری بازی می کنند. این اگر چه یک وضعیت بیمارگونه است اما باز هم در مقایسه با سایر عوارض غیر عادی و ناهنجار موقعیت کنونی، کم ضررترین آنها است؛ زیرا در این حالت حداقل سوء نیتی در کار نیست. با این حال درگیر شدن در این نوع بحث های اخته و بی پایان ذهنی، هیچ نتیجه ی ثمر بخشی را عاید کسی نمی کند جز « زمین گیر» کردن فعالان اجتماعی و باز داشتن آنان از کار واقعی شان.

اما موضوع همیشه به همین سادگی هم نیست. امروز عواملی هم که با انگیزه های فرصت طلبانه یا وابستگی های مبهم و مشکوک در عرصه ی رسانه ها فعالیت می کنند کم نیستند. یک خط تلفن و یک دستگاه کامپیوتر برای راه اندازی وبلاگ کافی است. این وبلاگ به وسیله یک یا دو نفر اداره می شود و بر خود نام حزب فلان، یا گروه و نشریه ی بهمان را می گذارند و ضمن بازی با الفاظ دهن پرکن و ایسم و ایست هائی که غالباً معنای درست آنها هم نمی دانند، بدو در مخاطب و خواننده این تصور را ایجاد می کنند که با یک نیروی سیاسی و قابل اتکاء و جدی روبرو است. اما وقتی یک ناظر هشیار مدت کوتاهی مطالب آنها را دنبال می کند و در شیوه ی کار آنها که فقط گنده گوئی های اینترنتی، بازی با مشتی کلیشه و لجن پراکنی به دیگران است تأمل می کند، در می یابد که « چیزی» نیستند و بسیاری اوقات در پس همه ی این هوچی گری ها فقط یک فرد کم سواد، بیکاره و فرصت طلب نشسته است. دستگاه اطلاعاتی نیز معمولاً با اینگونه عناصر - حتی وقتی از خود آنها هم نباشند - کاری ندارد، حتی از گوشه ی چشم نظر مساعدی هم به آنها دارد؛ زیرا عملکرد آنها در مجموع برای آن دستگاه مطلوب و حتی مفید است، زیرا با ایجاد تشنت و تفرقه، تنش آفرینی و لجن پراکنی به این و آن و درگیر کردن نیروها با خود، فضا را مسموم میسازند و به این ترتیب هم نیروها را « زمین گیر» و بی اثر میسازند و هم جاذبه و اعتبار این رسانه ی جدید و قدرتمند و امکان بهره برداری معقول از آن را از میان می برند. چون در چنین فضائی بسیاری از نیروهای سالم دوام نمی آورند و کنار میکشند، زیرا وقتی محیط و شرایط فعالیت اجتماعی را محیطی می یابند که در آن از یکسو باید هر نوع خطری را به جان خرید و از زندگی و منافع شخصی خود گذشت و در ازاء آن در معرض انواع تهمت ها، هتاکاکی ها و لجن پراکنی ها هم قرار گرفت، دلسرد می شوند و از چنین محیطی کناره می گیرند و این همان نتیجه ای است که مورد نظر دستگاه های مزبور است. حاصل نهائی این که وقتی چنین شرایط ناسالمی حاکم باشد، نه تنها آن نیروهای بالقوه ای که باید جذب فعالیت های اجتماعی شوند و رفته رفته رشد کنند، جذب نخواهند شد، بلکه بخش قابل توجهی از نیروهای فعال هم که در شرایط عادی و سالم می توانند منشأ اثرات بسیار باشند چون تحمل چنین محیطی را ندارند، از آن کنار می کشند و عرصه به جولانگاه افراد و عناصری تبدیل می شود که از جایی تغذیه می شوند و مأموریت شان مسموم نگاهداشتن محیط است.

از سوی دیگر نتیجه‌ی انشعاب‌ها، تجزیه‌ها و از هم پاشیدن‌ها نیز معلوم است. وقتی یک نیروی اجتماعی یکپارچه و منسجم که هدفی را در حد مشترکات اجزاء و اعضای تشکیل دهنده‌ی خود تعقیب می‌کند، به تعداد زیادی اجزاء کوچکتر تجزیه و تبدیل شود که بین آنها تشمت و منازعه حاکم باشد، از یک طرف نیروی آنها همین قدری هست که صرف کشمکش با یکدیگر شود و اگر هم نیرو و مجال برای تعقیب آن هدف بیرونی و مشترک باقی بماند، این اجزاء کوچک دیگر وزن و قدرت و تأثیر آن بلوک یکپارچه‌ی اولیه را ندارند و از طرف دیگر این تشمت و منازعه زمینه‌ی شناسایی افراد و گروه‌ها و نظرات آنها و روابطشان با یکدیگر را فراهم می‌کند. از اینرو شاهد هستیم در شرایطی که ساده‌ترین فعالیت‌های اجتماعی نیروهای سالم و ناوابسته به شدت سرکوب می‌شود، این نوع قارچ‌ها که عامل تجزیه هستند، تندتر از همه شعار می‌دهند و بی‌هیچ مزاحمت و محدودیتی به هر کس هر چه می‌خواهند می‌گویند و می‌نویسند و کسی را هم با آنها کاری نیست. ضمناً لازم نیست همه‌ی کسانی که در یک مجموعه‌ی این‌چنینی از آنها کار می‌کنند، از ماهیت آن آگاه باشند و بدانند سررشته را چه کسی بدست دارد. وجود یک یا دو نفر که بند نافشان به منبع اصلی وصل باشد و به فوت و فن این کار هم آشنائی داشته باشند کافی است تا جمعی را نا آگاهانه به دنبال خود بکشند.

تازه از اینها که بگذریم به محافل و عواملی میرسیم که به قدرت‌های امپریالیستی یا وابستگی دارند و از آنها الهام یا خط و برنامه می‌گیرند و در مواردی حتی تغذیه‌ی مالی میشوند و آنها هم در این آشفته بازار فعالیت دارند، اعم از آنهایی که آمریکا را «ناجی» می‌دانند و علناً از مواضع و سیاست خارجی آن حمایت می‌کنند، یا آنان که روزگاری در گذشته مواضع ضد امپریالیستی داشته‌اند اما امروز «تواب» شده‌اند و چون تا آن حد پیش زرفته‌اند که مستقیماً و صراحتاً از سیاست خارجی آمریکا در منطقه و ایران پشتیبانی و دفاع کنند، برای خوش رقصی بطور غیر مستقیم عمل می‌کنند و هر کس را که چیزی در باب ماهیت سیاست‌های امپریالیستی بگوید یا در برابر این سیاست‌ها موضع بگیرد، به نزدیکی با جمهوری اسلامی یا حتی وابستگی به آن متهم می‌کنند.

اگر از بیرون یک نگاه عمومی مخصوصاً به بحث‌های سیاسی اینترنتی بیندازیم و آنها را از لحاظ موضوع و مضمون تقسیم بندی کنیم، خواهیم دید که مضمون بخش قابل توجهی از این بحث‌ها، داوری‌ها و اظهار نظرهای کلیشه‌ای و تکراری نویسندگان آنها (خواه منفی و خواه تأیید آمیز) راجع به خودشان یا دیگران است، نه بحثی پیرامون یک مسئله‌ی معین که تفکر جدی صرف نوشتن آن شده باشد. اگر برخی کلیشه‌های کلی و رونویسی از این یا آن کتاب هم گاه چاشنی اینگونه نوشته‌ها باشد در اصل موضوع تغییری نمی‌دهد و از تنها چیزی که در آنها خبری نیست فکر یا تجربه‌ی جدی و بکری است که باید از نویسنده مایه گذاشته شده باشد.

منم زدن‌های یک نقاش درباره‌ی خودش یا تخطئه و بدگویی از نقاشان دیگر، از او نقاش به وجود نمی‌آورد. نقاش با تابلوهای نقاشی و آثارش نقاش می‌شود. بنابراین کار یک هنرمند واقعی این است که بجای مجادله کردن با دیگران درباره‌ی کارهای خود یا کارهای آنها، به خود کار، یعنی خلق اثر هنری خود بپردازد. این تابلوهای اوست که باید نشان دهد او نقاش هست یا نه. یک شاعر را ادعاهای دهن پرکن او درباره‌ی خودش یا بدگویی از دیگران در این یا آن روزنامه یا رسانه شاعر نمی‌کند. شاعر باید بتواند شعر خوب خلق کند. این واقعیت در مورد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی هم صدق می‌کند. بهمین دلیل کسانی که درگیر کار جدی و سالم اجتماعی یا سیاسی باشند، چندان تمایلی به ورود در این نوع مجادلات و اتلاف وقت و نیرو در آنها ندارند. مشکلات و گرفتاری‌های کار جدی و فضای عمومی آن تمایل و مجال برای پرداختن به این بازی‌ها باقی نمی‌گذارد.

غرض از بیان همه‌ی این مقدمات توضیح و روشن کردن این نکته است که چرا ما به سیاه مشق‌هایی از این دست اعتنا نمی‌کنیم. ما که نمی‌توانیم کار خود را تعطیل کنیم تا شریک و طرف

چنین بحث هایی شویم. همین چند صفحه هم اگر بیقراری های تلفنی رفیق عزیز می نبود که از سوئد بارها تماس گرفت و پافشاری کرد، شاید روی کاغذ نمی آمد. ما در ایران به تجربه به فرمولی دست یافته ایم و بنا به یک تصمیم جمعی مقید هستیم زمانی به اینگونه بحث ها و تعریضات پاسخگوئی کنیم و در آنها درگیر شویم که حداقل سه شرط زیر وجود داشته باشد:

1) طرف بحث شناسنامه و هویت و پیشینه ی سیاسی معلوم و روشن داشته باشد، یعنی بحث از ناحیه کسانی مطرح شده باشد که انگیزه ی سالم و صادقانه پشت سر آن باشد. چنین بحث هایی معمولاً بین کسانی می تواند مطرح شود که به این جنبش تعلق داشته، در صفوف آن حضور داشته و با مسائل آن درگیر باشند. اما کسانی هم که با انگیزه های تفتیش عقاید، تفرقه افکنی، تضییع افراد و یا دنبال فرصت طلبی های سیاسی به این بحث ها دامن می زنند هم کم نیستند و دلیلی برای ورود به این بحث ها و درگیری در آنها وجود ندارد.

2) موضوع بحث به مسائل واقعی و موجود جامعه و جنبش مربوط باشد و از نیاز و ضرورت شرایط جاری ناشی شده باشد تا گره ای از مشکلات جنبش را بگشاید و از لحاظ مضمون و سطح کیفی مطلب نیز قابل بحث و جوابگویی باشد.

3) موضوع اساساً مناسب بحث علنی باشد و بی هیچ توجیه و ضرورتی، هزینه ی بدون فایده ببار نیآورد. برخی که مخصوصاً از داخل کشور برخی بحث ها را مطرح می کنند، مصونیت هایی دارند که ما نداریم (!)

اما بطور مشخص تر درباره ی نویسنده « جنگ، صلح و انتخابات » و « انشعاب در چپ » و یکی دو نفر « پا منقلی » او، من تا پیش از این گنده گوئی ها، بدلائلی متعدد که خواننده خود می تواند بعضی از آنها را حدس بزند، اصولاً موافق ورود به چنین مجادله ای نبودم و با وجود سمپاشی های پنهان و آشکار این فرد، هم خود از ورود در چنین عرصه ی بیهوده ای پرهیز داشتم و هم رفقای خود را از این کار منع می کردم تا وقت و توان نیروهای مفید در درگیری های جانبی و بی حاصل هدر نرود. اما مدعی حد خود را نگاه نداشت و پا را از گلیم خویش بیش از حد درازتر کرد. با این حال اکنون هم با چنین کسی و اصولاً با چنین کسانی بحث موضوعی نداریم زیرا نه نویسنده « اهلیت همکلامی » دارد و نه خود نوشته چیز قابل بحثی است. اما می خواهم بگویم اگر نویسنده ی این مطالب، بجای حل مسائل کلان ایران و جهان، جواب این سؤال خیلی ساده و کوچک را بدهد که حقوق ثابت پا منقلی های او از کجا تأمین می شود، کمک بیشتری به حل مسائل اجتماعی کرده است، زیرا همه ی کسانی که دستی در کارها دارند می دانند که آن دو سه نفر حقوق بگیر بوده اند و برایشان این سؤال مطرح است که منبع این پرداخت کجا است و آنان که اکنون در سلول های انفرادی دست و زبانیشان از همه جا کوتاه است بسیاری چیزهای دیگر هم می دانند. شاید هم به همین دلیل ققنوس مدعی، پس از به زندان افتادن آن فعالان هوس اوج گیری به سرش زده است (!) و وقاحت تا آنجاست که هنوز جوهر آن فحاشی ها و هتاکی ها به فعالان چپ که اکنون متأسفانه در اسارت به سر می برند خشک نشده است که مدعی و پا منقلی های او با تغییر چهره ی خود این بار به نام کمیته ی فلان و سایت بهمان و در جلد همدردی و خبر رسانی باز به شیطننت ها و شایعه پراکنی های بد خواهانه در اطراف آنها پرداخته اند. اینان که تا دیروز این نیروها را « لمپن » خطاب می کردند و عصبی و مصروع به آنها بد و بیراه می گفتند، امروز رهایی برخی از آنها را از زندان، خوشامد می گویند.

شنیده ام بالاخره وقاحت این فرد، تحمل یکی از همبندی های سابق را به سرآورده و او به این دمل نیشتری زده و بخشی از چرک و عفونت آنرا بیرون ریخته است. اما گناه از خود مدعی است که حد تحمل دیگران را در نظر نگرفته است. او باید می دانست جنبشی که از مشروطیت تا کنون طی یکصد و پنجاه سال در صف مقدم مبارزات انقلابی مردم ایران قرار داشته و آنهمه سنگ خورده و سنگر شکسته است، ولو در دوران ضعف و پراکندگی پس از شکست و سرکوب خود، باز هم آنقدر در گوشه و کنار این خاک بلاخیز کهنه سرباز و سنگربان قدیمی خاموش

بجامانده دارد که به یک فرصت طلب بیگانه و از گرد راه رسیده اجازه ندهند با همان بازی های فرصت طلبانه ای که پس از 18 تیر در میان یک مشت جوان خام سلطنت طلب خود را جا کرده است، ظرف چند ماه در میان آنان هم سر برآورد و همان نقش ها را در اینجا هم بازی کند. او که از دل یک جریان بی ریشه و بی هویت پس از 18 تیر سر بر آورده است، از سال پیش مدتی تلاش کرد خود را به فعالان دانشجویی نزدیک و در بین آنها رخنه کند اما موفق نشد. جریان مستقل دانشجویی اگر چه جریانی نو پا است، هشیاری کافی برای محافظت خویش در برابر نفوذ عناصر فرصت طلب، ناشناخته و مشکوک را دارد و به او راه نداد. آنگاه بنای سمپاشی و فحاشی علیه آنان را - ابتدا در لفافه و محتاطانه و بعد ها علنی تر - گذارد تا این سر آخر هم که در هیئت « نماینده ی تام الاختیار جنبش چپ ایران» ظاهر شده و گنده گوئی هایی کرده است که تنها می توان آنها را ناشی از تأثیر شگفت آور مواد روان گردان دانست. و این ماجرا منحصر به راوی قصه ی ققنوس نیست. از این مدعیان خلق الساعه فراوان هست که پس از مدتی که مشت آنها باز شد، آرام آرام صحنه را ترک می کنند و مأموریت به چهره ی ناشناخته و تازه ی دیگری محول می شود تا او نیز چند صباحی همین کار را ادامه دهد.

*- گمان می کنم دوستان و رفقای ما هم تأیید می کنند که در چنین معرکه ای ما باید پیش از هر چیز کارمان را پیش بریم و بحث نظری را نیز با اهل آن و به تبعیت از ضرورت ها و مصلحت کارمان به انجام رسانیم.

ناصر زرافشان- بهمن 1386